

آزادی، برابری و جمهوری دمکراتیک: آری،

اما،

بدون فرهنگ مردمی و مردمی با فرهنگ، هرگز!

(این نوشته در بخش "دیدگاهها"ی سایت ایران امروز با نام "برای آزادی، برابری و جمهوری" آمده است)

مسئول سایت ایران آزاد

جواد ولدان

www.Iran-Azad.De

Info@iran-azad.de

هشدار به تمامی نیروهای مردمی بویژه روشنفکران خارج از کشور

قسمت اول

**گفت آن کس که از او گشت سر دار بلند
جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد**

با سلام به خسرو گلسرخی، به دانشیان، به صمد بهرنگی، با سلام به چه گوارا، به میرزا کوچک خان، به اشرف دهقان، به رزا لوکزامبورگ، به بیژن جزینی، به حنیف نژاد، به بدیع زادگان، به دکتر مصدق، به دکتر فاطمی، با سلام به طالقانی ها، به رضائی ها، به موسی خیابانی، به علی زرکش، با سلام به آنان که بر خلاف سیلاب های سنت و عرف و چماقداری و استبداد شنا می کنند، با سلام به ماهی سیاه کوچولو، با سلام به آزادی، به ملکم ایکس، به مارتین لوترکینگ، با سلام به حسین گونه های تاریخ، به حافظ، با سلام و تعظیم به حلاج، به چکامه به دستان، به جنگجویان دلیری که شجاعت آنان در لبه تیغ برای قلم و خنجر زبانشان چهره های سالوس را از هم می درد.

صحت از حکومت آینده ایران است، گفتگو از فرم و نوع حکومت است. با تجارب تلخی که ملت ایران از استبداد چندین هزار ساله حاکم بر کشورش دارد، و با علم بر اینکه اثرات مهلک روانی اجتماعی این تجارب متاسفانه نیز با از میان رفتن استبداد و با برقراری حکومت مردمی امروز و فردا، امسال و سال دیگر و یا حتی با این نسل و نسل دیگر و به این زودی ها دامن ملت را رها نخواهد ساخت (1) و همچنین با تجارب انزجارآفرینی که از حکومت مذهبی و شبه مسلمانان مرتجع چماقدار برای این خلق بجا مانده، می توان به جرئت گفت که آینده ایران نه بوسیله تاج معین خواهد گردید و نه توسط ریش و تسبیح. این را، این واقعیت را، هم ملت ایران، هم روشنفکر متعهد هموطن می داند و هم دشمن داخلی و خارجی این خلق (2).

به خواسته ملت ایران غرب نیز واقف است. انزجار و تنفر مردم ایران از سردمداران تاج و عمامه نیز برای غرب روشن است. قبل از پیروزی انقلاب در بیست و دوم بهمن پنجاه و هفت (3) غرب و آمریکا با انتخاب میان "بد" و "بدتر" مواجه بود. آیا می بایست ایران را به دست عناصر مارکسیست لنینیست و کمونیستها بدهد و یا با یک حکومت مذهبی ارتجاعی قانع گردد و هر آنچه از منافع خود را که بتواند از شعله خشم خلق نجات

بخشد. با ریشه ای شدن انقلاب و مسلح شدن خلق چنین بیم می رفت که ایران در میان مدت و دراز مدت از جرگه کشورهای هوادار غرب خارج گردد و به يك استقلال نسبی دست یابد و یا از اقمار شوروی گردد. این بود که این انقلاب به مفهوم واقعی نمی بایست پیروز گردد. این بود که می بایست از مسلح شدن خلق، از خشم خروشان و قهرآمیز ملت ایران حذر نمود. منافع دراز مدت امپریالیسم در خطر بود.

با این تفکرات بود که غرب می بایست انتخاب می کرد. يك انقلاب نیم بند و چند شعار ضد آمریکائی بدست مرتجعین بی تداوم (4) و در پس آن يك حکومت مذهبی بسیار کم خطرتر از ایران مستقل و یا بدتر از آن يك ایران کمونیستی بود. بنابراین بیست و دوم بهمن باید بیست و دوم بهمن می شد. پیروزی سریع انقلاب و حکومت اسلامی سوپاپ اطمینانی برای غرب بود که مبارزات مردم ایران نیمه کاره مانده و از خط ضد امپریالیستی خود انحراف یابد. حال که مردم "مرگ بر شاه" می گویند، با پیروزی زودرس انقلاب مانع می شویم تا این شعار به شعار "مرگ بر آمریکا" و بخصوص در عمل و محتوا به اعمالی که با منافع امپریالیسم غرب و آمریکا منافات دارد بدل گردد.

اینک در این زمان نیز، به نظر من، در شرایط مشابه تاریخی آن زمان قرار گرفته ایم. غرب می داند که تاج رفته است و شانس برگشت ندارد. و ایدا چرا غرب خواستار برگشت سلطنت در ایران باشد؟ مگر با جمهوری و جمهوری خواهی نمی توان غرب زده و آمریکائی شد؟ مگر غرب به جز دولتی مرکزی و قدرتمند که حامی منافع آنان باشد و دسترسی آنان را به نفت ملت ایران و منطقه تضمین نماید چیز دیگری می خواهد؟ مگر غرب بجز فروش کواکولا و مک دونالد، خودروهای لوکس و تکنولوژی خود خواهان چیز دیگری هم هست؟ آیا کم هستند تعداد جمهوری های وابسته و عروسکی؟ پس چرا غرب ایدا زحمتی به خود بدهد و با پشتیبانی از سلطنت در ایران اذهان عمومی را بر علیه خود بشوراند؟ مگر با دمکراسی های نیم بند آمریکائی نمی توان از يك طرف هم منافع غرب و آمریکا را حفظ نمود و هم پرستیژ دمکرات بازی های خود را؟!

از طرف دیگر غرب برای مرتجعین مذهبی، با توجه به مخالفتی توده ای و عدم پایگاه مردمی آنان، دیگر در ایران شانسی نمی بیند. اینک غرب يك دولت دمکرات و آن هم از نوع جمهوری آن را برای ایران ارجح می شمارد. اما خوابی که آنها برای ما دیده اند جمهوری و دمکراسی نیم بند و غرب زده ای است که منافع امپریالیسم را به منافع مردم ایران ترجیح دهد. حکومت و دولتی است در ظاهر غیروابسته و جمهوری اما در خفا حلقه بگوش که از یکطرف عبور شصت و پنج درصد از نفت مصرفی جهان را از تنگه هرمز و خلیج فارس ضمانت کند و از طرف دیگر با دلارهای نفتی به خرید آهن پاره ها و کالاهای مصرفی، سلاحهای نو و کهنه از غرب مبادرت ورزد. و در این راه غرب بر روی برخی از روشنفکران لیرال مآب غرب زده و بی هویت حساب و سرمایه گذاری می کند. همان روشنفکران آلمانی که نه شعور فهم منافع خلقشان را دارند و نه وجدان آن را، نه فهم منافع زیست محیطی و تداوم (4) سلامت آب و هوا و خاک را دارند و نه شرف آن را. همانها که بعنوان نماینده کشورشان مامور خرید کالاهای مصرفی و زباله های غربی می شوند، همانها که با رشوه گرفتن از کارخانجات غربی خلق و کشورشان را می فروشند. همانها که افتخارشان مدارک و مدارج تحصیلی اشان است اما نه تنها از رشته ای که تحصیل کرده اند چیزی می فهمند و نه زبان کشور میزبانان را به درستی یاد گرفته اند.

اکثریت مردم ایران نیز خواهان يك جمهوری لائیک و دمکرات است. تا اینجا در حرف و تنها در حرف و تئوری خواست غربیها و عوامل غرب با مردم ایران یکی است. و درست همین جاست که نقش روشنفکر جامعه بخصوص روشنفکر ایرانی مقیم خارج از کشور تعیین کننده و حیاتی است. در این رابطه موقعیت روشنفکر مقیم خارج از کشور به

دلیل دسترسي وي به اطلاعات و اخبار دست اول و معمولاً سانسور نشده و يا کم سانسور شده نسبت به موقعیت روشن فکر داخل کشور از برتری و اهمیت بیشتری برخوردار است. در صورتیکه او از قوه تجزیه و تحلیل مساعدی نیز بهره مند و در صورتیکه به مسئولیت و تعهد خویش نیز آگاه باشد، مسئولیت و وظیفه بسیار سنگین و بزرگی بر دوش می کشد. مسئولیتی که نقش وی را در سیاست جامعه خویش و بعنوان حداقل يك افشاکننده سیاستهای جهانخواری غرب بارز و حیاتی می نماید.

آری یکی از وظائف و نقش های روشن فکر متعهد امروز مشاهده و افشاگری است. اوست که می بایست با تجزیه و تحلیل و قوه بیان و قلم خویش دست دشمنان خارجی و خائنین داخلی را برای مردم رو کرده و با هشدارهای خود مانع از تکرار مکررات و در نهایت یاس ملت و کشور گردد. از وظائف بسیار مهم و دیگر روشن فکر متعهد ایرانی رهبری، راهنمایی و دست گیری از مردمش برای رشد فرهنگی و ارتقاء جامعه به يك جامعه فرهنگی، نیل به فرهنگ مردمسالاری و مردمسالارانی با فرهنگ است. تنها وجود يك فرهنگ مردمی و مردمسالار و مردمسالارانی با فرهنگ در دراز مدت تضمینی خواهد بود برای يك جمهوری مستقل، برای آزادیهای فردی و اجتماعی، برای رشد، برای رشد و تداوم آزادی.

این واقعیت باید برای روشن فکر ایرانی و مردم ایران روشن باشد که رسیدن به يك حکومت مستقل مردمی از امروز به فردا میسر نیست. حتی اگر همین امروز يك جمهوری از نوع لائیک آن و با نام دموکراتیک در ایران بر سر کار آید، کار استقلال طلبی، آزادیخواهی و جمهوریخواهی را نمی بایست تمام شده انگاشت. این ساده دلی خواهد بود که ما غرب را دایه ای دلسوزتر از مادر بدانیم. از غرب و آمریکا دلسوزتر وجود ندارد اما تنها دلسوز منافع خودشان.

و از این روست که آزادیخواهی و استقلال طلبی را می بایست به شکل يك پروسه فهمید. پروسه و جریانی در بستر زمان. ایران زمانی آزاد و مستقل است که مردم، که خلق ها در آن بر آریکه قدرت تکیه زده باشند. تا رسیدن به این ایده آل، تا نیل به این مردمسالاری بس صبوری، بس چشمان و اذهانی هوشیار لازم است. چشمان تیز بین روشن فکر متعهد ایرانی است که می بایست حافظ منافع ملی مردمی هموطنانش بوده و مردمش را تا رسیدن به يك جمهوری مردم سالار عصای دست و چراغ راه گردد. تنها يك فرهنگ مردمی و مردمی با فرهنگ ضامن آزادی و استقلال خویش هستند. يك جمهوری لائیک و فدرال می بایست شرایط مساعد رشد فرهنگی و نیل و ارتقاء به مدارج مردمسالاری را فراهم سازد. تنها و تنها يك حکومت مردمسالار و شورائی می تواند بقای دراز مدت و تداوم (4) آزادیها، رشد و استقلال کشور را تامین و تضمین نماید. بنابراین اولین و مبرمترین وظیفه جمهوری آینده تامین آزادیها و استقلال خلقها از طریق ایجاد ایالات خودمختار و مستقلی است که تنها در روابط خارجی مطیع مرکز باشند.

در قسمت های بعدی این نوشته به نقش فرهنگ و علم، نقش تحقیقات فرهنگی و علمی برای ایجاد يك حکومت لائیک، فدرال و مردمی که متداوم باشد، خواهیم پرداخت. اگر چه تا کنون می بایست کم کم بر همه روشن شده باشد که با شور و شعار انقلابی و اقدام و ادامه به کارهای روبنایی و سطحی تغییر مهم و چشمگیری نه در فرد و نه در جامعه ایجاد می گردد. باید به کارهای ریشه ای و اساسی پرداخت. باید با تعمیق تحقیقات علمی و فرهنگی به مبارزات حقه آزادیخواهانه عمق و ریشه بخشید. مقاصد و مبارزاتی که علمی نباشد و از پیشنویس، پلان، اهداف تعریف شده و زمان بندی شده برخوردار نباشند، از عمر و تداوم برخوردار نبوده و تنها به اسراف انرژی و وقت منجر می گردند. باید به مبارزات مردمی کیفیت و پیچیدگی بخشید و این کیفیت تنها از طریق علم و فرهنگ میسر است. جامعه ایران به مردمی با فرهنگ و

عالم نیازمند است و شعارهایی از قبیل "مرگ بر چغندر، درود بر ..." مشکلی را حل نمی‌کند. تنها دوستان نادان و دشمنان زیرک خلق‌های ایران خواهان سطحی‌ماندن مبارزات و عدم اشتغال به کارهای فرهنگی و علمی هستند. هیچگونه استقلالی در سیاست یک کشور بدون فراهم آوردن مقدمات استقلال اقتصادی آن کشور میسر نیست. این واقعیت را شاید بیشتر خانم‌های خانه‌دار بهتر درک کنند تا برخی از روشنفکران‌های ما. یک خانم خانه‌دار تا زمانی که از خود درآمدی و نیروی اقتصادی نداشته باشد، از وابستگی اندیشه و تصمیم‌گیری به مرد خود که همان رئیس خانواده باشد برخوردار است. این واقعیتی است که وی همواره در زندگی روزمره خویش و خانواده اش با پوست و گوشت لمس می‌کند.

بنابراین ایرانی که استقلال اقتصادی نداشته باشد استقلال سیاسی هم نخواهد داشت. برای چنین ایرانی غریبها و عوامل خارجی تصمیم خواهند گرفت و نه مردم ایران. عدم استقلال اقتصادی برای کشوری که خواهان استقلال سیاسی باشد به سان همان شیر بی‌پال و دمی است که دیگر نمی‌توان نام شیر را بر آن نهاد. و استقلال اقتصادی از طریق پیشرفت علمی و فرهنگی، استقلال علمی و فرهنگی، وجود و رشد خلقی عالم و با فرهنگ میسر است. بنابراین بار دیگر با هشدار به همه نیروهای عربده‌کش و مرگ بر چغندرگو می‌خواهیم که به خود آیند و با تامل و مشاهده در خویش، با شناخت خویش و موقعیت خویش، با شناخت اهداف خویش و اهداف مبارزه، با انتقاد از خویش و کارهای این دست خویش به تعمق پرداخته و در درجه اول به ارتقا شعور فرهنگی و علمی خویش همت ورزند و از طریق تشکیل هسته‌ها و گروه‌های فرهنگی مطالعاتی به بالابردن درک علمی فرهنگی خویش و دیگر اعضای گروه مبادرت ورزند و همواره بدین بیان‌دیشند که:

بذر نبوغی که در تنهایی کاشته می‌شود در بشریت گل می‌دهد.

پاورقی

- (1) در آینده نزدیک در یک میحث روانشناسی - جامعه‌شناسی بطور کامل اثرات استبداد چندین هزار ساله ایران را بر جامعه بطور عام و بر یک یک افراد این جامعه و فرهنگ بطور خاص بررسی خواهیم کرد.
- (2) بنابراین اگر انتقاد اتحاد جمهوریخواهان از منشور 81 و علت عدم امضای این منشور ترس از سلطنت طلبان و رضاخان دوم باشد، به ساده لوحی و ساده دلی این هموطنان و تحلیل‌گران سیاسی آنان باید خندید. آیا واقعا ترس از سلطنت برای آنان مطرح است و یا خصلت بارز ایرانی یعنی ریاست‌طلبی و گروه‌گرایی است که قوه اندیشه را از آنان سلب کرده. به قول دوست با ذوقی که می‌گفت اینها بوی کیاب شنیده اند.
- (3) که در پیروزی ناگهانی و زودرس آن آمریکا و آن هم "کاملا اتفاقی" دست داشت: ملاقات‌های محرمانه جنرال هوینر آمریکایی با بازرگان و بهشتی را همه در آنزمان به یاد داریم.
- (4) مفهوم زیست محیطی واژه تداوم در کتاب فاکتور چهار از پروفیسور وایتسزکر که ترجمه فارسی آنرا من بعهده گرفتم، آمده است. این واژه را اما اولین بار من در مفهوم سیاسی اجتماعی فرهنگی و روابط میان انسانی بکار برده ام. اگر چه به معنا و مفهوم این واژه در بسیاری از مقاله‌های علمی و فرهنگی خود اشاره کرده ام در اینجا اگر چه در پاورقی است بار به تکرار و تشریح کامل آن می‌پردازم:

مفاهیم تداوم، تداوم در مقولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و روابط میان انسانی

برای فهم و استفاده این واژه در کاربرد روزمره یعنی در کاربرد روابط میان انسانی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بهتر است با آوردن مقدمه ای مفاهیم این واژه را ابتدا در مقوله زیست محیطی برای ذهن خواننده روشن سازیم.

معادل این واژه در آلمانی *Nachhaltigkeit* (تداوم) و *nachhaltig* (متداوم) و در زبان انگلیسی *sustainability* (تداوم) و *sustainable* (متداوم) است. در مقوله زیست محیطی این واژه ها به مفهوم پروسه با دوام، قابل تداوم، متداوم یا ماده تولیدی با دوام یا انرژی متداوم که همیشه، همواره و یا در زمانی دراز مدت قابل استفاده و بهره برداری باشد بکار برده می شود. و این کاربرد و بهره برداری متداوم باید از دو جنبه تضمین گردد. یکی جنبه تداوم در وجود آن یعنی وجود منابع و بود آن ماده و یا انرژی است که در دراز مدت رو به اتمام نرود و قابل دوام باشد. جنبه دوم که نیز بسیار حائز اهمیت است تداوم در عدم تأثیرات سوء آن است یعنی آنکه در درازمدت اثرات سوء و مخر در محیط زیست نداشته باشد. در دراز مدت بتوان آن را در اختیار گرفت بدون اینکه تأثیرات منفی چندانی برای محیط زیست به همراه داشته باشد.

مثلا به انرژی خورشیدی، انرژی باد، انرژی آب می توان انرژی متداوم گفت زیرا که اولاً شرط نخست ما را در تعریف این واژه برآورده می سازد، یعنی از این انرژی ها در درازمدت و بطور ابد می توان بهره گرفت و ثانياً بهره برداری از این انرژی ها هیچگونه اثر سوء و نابود کننده ای برای محیط زیست به همراه ندارد. بر خلاف اینها می توان از انرژی سوختی و مواد نفتی نام برد که هم به لحاظ منابع و ذخائر محدودند و هم کاربرد آنان برای محیط زیست با مشکلات عدیده ای مانند نابودی ازن در جو زمین و ظهور مشکل گلخانه ای و افزایش درجه حرارت سطح زمین و ذوب یخهای قطب شمال و افزایش سطح آبها و نابودی به مرور و به زودی کشورهای جزیره ای مانند سرری لانکا و ... منجر خواهد گردید. بنابراین انرژی باد، انرژی خورشیدی و انرژی آب را انرژی متداوم و یا با تداوم می نامیم و انرژی سوختی و مواد نفتی را یک انرژی غیر متداوم و آلوده کننده محیط زیست نام می دهیم.

پس از این مقدمه به تعریف واژه "تداوم" در کاربرد روزمره آن یعنی در روابط میان انسانی، فرهنگی سیاسی اجتماعی می پردازیم. و اینکار را بهتر آنکه با یک مثال آغاز کنیم. رفاقت ضرورتی و برحسب نیاز رابطه ای است که متداوم نیست. این رابطه دوستی بر اساس تداوم بنیان نیافته است. زمانی که علی تنها بعلت اینکه حسن دارای اتومبیل شخصی است او را به رفاقت بر می گزیند تا بتواند از اتومبیل وی استفاده کند، این رابطه تنها تا آنجا ادامه می یابد که حسن دارای اتومبیل باشد و یا علی یک اتومبیل بخرد. زمانی که (بهر دلیل که باشد) حسن دیگر صاحب اتومبیل نباشد و یا علی خود صاحب اتومبیل شده باشد، این رفاقت ضرورتی نیز ضرورت ادامه خویش را از دست خواهد داد و ما می گوئیم که این رابطه دوستی از همان ابتدا یک رابطه بی تداوم و غیر متداوم بوده است.

این مثال را می توان عمومیت بخشید و بطور کلی از روابط میان انسانی رایجی که میان ایرانیها به چشم می خورد گفتگو نمود. اکثر روابط میان انسانی در میان جمعیت ایرانی (بطور مثال جمعیت مقیم هامبورگ) چون بر اساس سودجویی و سواستفاده لحظه ای و یکطرفه بنا می گردد، از عمر و بقائی نیز برخوردار نیست. "تا پول داری رفیقتم". از این روابط تنها می توان بنام روابط انگلی و پارازیتی نام برد. این ها از تداوم برخوردار نیست. اما اگر برخورد ما در روابط انسانی چنان باشد که بخواهیم و بتوانیم بقای دراز مدت آن را متصور شویم و بر این بقاء ارج نهیم، پس این رابطه را به گونه ای توسعه و تحول می دهیم که در دراز مدت بر اساس منافع طرفین پایه گذاشته شده باشد. یعنی این رابطه، رابطه است متداوم و یا با تداوم.

در یک رابطه متداوم زناشویی دیگر زن به مرد نخواهد گفت "تو مرا خوشبخت کن" و یا "تو مرا بدبخت کردی". رابطه متداوم رابطه ای است که بر اساس انسانیت و عدم سوءاستفاده بنا گردیده است. رابطه ای که طرفین یعنی دو فرد بالغ هر دو مسئولیت بر دوش می کشند و هر دو مؤظفند که این رابطه را بر اساس منافع متوازن طرفین شکل و ترویج دهند. در دراز مدت هر عقل سلیمی نخواهد گذاشت که مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. بنابراین اگر به روابط متداوم در رفاقت ارزش می نهیم، بکوشیم که از همان ابتدا آن روابط را روابطی دوطرفه و بدون تحمل و ایجاد خسارت برای یکی از طرفین انسجام و شکل دهیم. یک رابطه با تداوم شکل سالم و راه حل سومی است برای روابط سالم میان انسانها. این راه حل بر این مبتنی است که نه من کلاه سر تو می گذارم و نه تو کلاه سر من بگذار (و یا بعبارت دیگر نه می گذارم که تو کلاه سر من بگذاری).